

به نام خدا

قصه روباه جسور

نویسنده: دکتر رضا ریحانی | درمانگر مجاز ICEEFT کانادا

ویژه کودکان ۴ تا ۹ سال



هدف: کودکان در قصه روباه جسور یاد می گیرند که در رابطه با دوستان خود با اعتماد به نفس عمل کنند. در واقع، با این قصه بچه ها یاد می گیرند با اعتماد به نفس بیشتری با دوستان خود رابطه برقرار کنند.

در یک جنگل زیبا، بچه روباه کوچکی زندگی می کرد. اسماین بچه روباه کوچک «سرافراز» بود. سرافراز از همه دوستانش کوچک تر بود. اما همه او را دوست داشتند. سرافراز روباه مهربان و عزیزی بود. او با همه مودبانه برخورد می کرد.

سرافراز با این که خیلی کوچک بود همیشه پیش دوستانش محکم و قوی بود. او همیشه طرفدار خوبی ها بود. اگر کسی در بازی ها تقلب می کرد جلوی آن ها می ایستاد، سرش را بالا می گرفت و از تیم خود دفاع می کرد. اگر یکی از بچه ها بی ادبی می کرد جلو می رفت، سرش را بالا می گرفت و می گفت: «ما همه با هم دوستیم. اگه نمیتونی مودبانه بازی کنی با ما بازی نکن!».

یک روز، سرافراز و دوستانش در حال قایم موشک بازی بودند. آهوی چشم قشنگ، باید دنبال بچه ها می کرد. اگر کسی را می گرفت برنده می شد. او همه تلاش خود را کرد و بچه شیر را گرفت. بچه شیر از اینکه نتوانسته بود از دست آهو فرار کند عصبی شد و حرف زشتی به او زد. آهوی چشم قشنگ سرش را پایین انداخت و چیزی نگفت. وقتی سرافراز این صحنه را دید جلو آمد، سرش را بالا گرفت و گفت: «این بازی به آهو تو رو گرفت. پس، بهتره مودبانه بازی کنی!».

وقتی سرافراز محکم و قوی حرف زد بقیه دوستانش گفتند: «آره حق با سرافرازه. اگه نمیتونی مودبانه بازی کنی با ما بازی نکن!».

بچه شیر از آهوی چشم قشنگ عذرخواهی کرد و دوباره همه مشغول بازی شدند. اما آهوی چشم قشنگ کمی ناراحت بود. وقتی بازی تمام شد، آهوی چشم قشنگ پیش سرافراز رفت و گفت: «تو قوت از همه ما کوتاه تره. چطور میتونی جلوی بچه شیر و همه بچه های جنگل اینقدر قوی و محکم باشی؟».

سرافراز از سوال آهوی چشم قشنگ خیلی خوشش آمد. لبخندی زد و بعد به یک درخت بزرگ اشاره کرد. سرافراز گفت: «ببینم! اون درخت رو می بینی؟ اون که یک سوراخ بزرگ داره!». آهوی چشم قشنگ گفت: «آره! چطور مگه؟». سرافراز جواب داد: «بیا تا بریم اونجا. بعد بهت میگم چطور انقدر قوی و محکم جلوی بقیه وامیستم.»

سرافراز و آهوی چشم قشنگ رفتند تا به درخت بزرگ رسیدند. سرافراز گفت: «همین جا ایستا. من برم داخل و سریع برگردم». آهوی چشم قشنگ خیلی تعجب کرده بود. او منتظر ماند و دوست داشت هر چه سریع تر سرافراز از سوراخ درخت بیرون بیاید. وقتی سرافراز بیرون آمد یک جعبه قشنگ دستش بود. آهوی چشم قشنگ فکر می کرد گنج است. برای همین فوراً گفت: «واااای! پس تو گنج داری.»

سرافراز خندید و گفت: «آرره! یک گنج با ارزش دارم. واسه همین همیشه محکم و قوی هستم.» و بعد، در جعبه جادویی را باز کرد. داخل آن جعبه جادویی عکس ها و کارهای قشنگی که سرافراز کرده بود قرار داشت. آهوی چشم قشنگ با دقت به آن ها نگاه می کرد که سرافراز گفت: «من همه کارهای خوبم رو می نویسم تا یادم باشه که چقدر قوی هستم. تو هم از امروز این کار رو انجام بده تا هر جا که بودی یادت باشه چقدر قوی بودی تا قوی و محکم رفتار کنی.» آهوی چشم قشنگ فوراً به خانه رفت و برای خودش یک جعبه جادویی درست کرد.

قصه برای تقویت اعتماد به نفس کودکان: سوالاتی که باید پرسید

سوالاتی که در پایان قصه می پرسید، اثربخشی قصه را افزایش می دهد. نبوغ خفته پیشنهاد می کند در پایان قصه این سوالات را از فرزندان پرسید: «کدام حیوان از همه کوچک تر بود؟»، «چرا بچه شیر عصبی شد و به آهوی چشم قشنگ حرف زشت زد؟»، «روایه کوچولو برای دفاع از دوستانش چه کار می کرد؟»، «داخل جعبه جادویی سرافراز چه چیزهایی وجود داشت؟»، «تا حالا شده شما هم از خودت یا دوستان دفاع کنی؟»، «چطور می توانی از دوستان خودت دفاع کنی؟».